زیست‌بوم

روایت ۵ سال تلاش برای احیای جنگل در «لیشک»:

بانی جنگل‌های فردا

محمدصالح‌زاده
پژوهشگر مسائل شهری

مؤسسه سبزکاران‌بالان در قالب پروژه «بانی جنگل»، طی پنج سال و در عرصه‌ای به وسعت ۹۱.۵ هکتار از جنگل‌های هیرکانی در لیشک سیاهکل، ۸۵ هزار نهال کاشت و مسیر احیای جنگل را با مشارکت مردم دنبال کرد؛ تجربه‌ای که به مناسبت پنج‌سالگی آن، در نهصد و نود و یکمین شب از شب‌های بخارا با موضوع «جنگل‌داری اجتماعی»، تحت عنوان «شب لیشک» بازخوانی شد. چشم‌های‌تان را ببندید و ۳۰ سال جلوتر بروید. تصور کنید نسلی که امروز هنوز کودکی بیش نیست، در سال‌های آینده از جنگل‌های لیشک واقع در بخش مرکزی شهرستان سیاهکل از استان گیلان عبور می‌کند؛ درختانی را می‌بیند و زیر خنکی سایه‌شان قدم می‌زند که روزی نهال‌های کوچک و آسیب‌پذیر بوده‌اند و حالا به بخشی از سیمای طبیعی منطقه تبدیل شده‌اند. شاید از خود بپرسد چه کسانی این درختان را کاشتند و با چه انگیزه‌ای این جنگل را احیا کرده‌اند؟ چه کسانی در روزهایی که آتش به جان جنگل افتاد، دوباره به اینجا برگشتند و از نو شروع کردند؟ چه کسانی در روزگاری که بسیاری از ما حتی زباله‌های خود را در طبیعت رها می‌کردیم، برای ساختن این میراث ارزشمند توان گذاشتند؟ آن روز بانی جنگل فقط نام یک پروژه محیط‌زیستی نخواهد بود؛ می‌تواند روایت جمعی از آدم‌هایی باشد که در روزگار دشوار، برای آینده‌ای دورتر از عمر خودشان وقت و سرمایه گذاشتند. این تصویر شاید امروز دور از ذهن به‌نظر برسد؛ در روزگاری که جنگل‌خواری، تغییر کاربری اراضی، آتش‌سوزی، انباشت زباله در طبیعت و تخریب زیست‌بوم‌ها به بخشی از خبرهای تکراری تبدیل شده‌اند؛ در گوشه‌ای دنج از جنگل‌های هیرکانی گیلان، گروهی تلاش کرده‌اند مسیر دیگری را تجربه کنند؛ مسیری که در آن حفاظت از جنگل به کاشت چندین هزار نهال و ثبت یک آمار ختم نمی‌شود، بلکه مسئولیت رشد، نگهداری و تبدیل نهال‌ها به درختانی بالغ را نیز در بر می‌گیرد. نام این تجربه «بانی جنگل» است که توسط مؤسسه «سبزکاران‌بالان» صورت گرفته است. مؤسسه سبزکاران‌بالان در سال ۱۳۸۴، طرحی با عنوان «درختانی برای آینده» را در قالب درخواست‌های مردمی سفر رئیس‌جمهور ارائه کرد. این ایده در سال‌های بعد تغییر شکل داد و به طرح مشخص‌تری برای احیای جنگل و انعقاد تفاهم‌نامه همکاری با سازمان منابع طبیعی تبدیل شد. فاز نخست پروژه بانی جنگل از آذر ۱۳۹۹ آغاز شد و تا آذر ۱۴۰۴ ادامه یافت؛ پنج سال فعالیت در عرصه‌های آسیب‌دیده جنگل‌های هیرکانی در محدوده لیشک، دهستان خرارود شهرستان سیاهکل. در این مدت در محدوده‌ای به وسعت ۹۱.۵ هکتار، ۸۵ هزار نهال کاشته شد. تجربه بسیاری از طرح‌های درختکاری نشان داده است کاشت نهال، به‌تنهایی تضمین‌کننده احیای جنگل نیست. نهال‌ها بدون حفاظت در برابر ورود دام، مراقبت مستمر و فراهم‌شدن شرایط زادآوری طبیعی، ممکن است هرگز به درختان بالغ تبدیل نشوند. بانی جنگل با همین مسئله آغاز شد؛ پذیرش مسئولیت یک عرصه، از مرحله کاشت تا حفاظت و نگهداری، با این هدف که جنگل فرصت بازسازی و بازتولید طبیعی خود را پیدا کند. تأمین مالی و اجرای پروژه بر عهده سبزکاران و مشارکت‌کنندگان مردمی بود؛ با این حال، پروژه خارج از چارچوب قانونی منابع طبیعی اجرا نشد. اداره کل منابع طبیعی گیلان بر آن نظارت داشت و تفاهم‌نامه همکاری نیز با این اداره کل منعقد شد. نهال‌های جنگلی از نهالستان منابع طبیعی و مطابق ضوابط قانونی تأمین شدند؛ خود نهال‌ها فروشی نبودند، اما هزینه‌های کارگری تولید و حمل‌ونقل آنها تا عرصه جنگلی را سبزکاران پرداخت کرد. به گفته مجریان پروژه، این پروژه با الهام از تجربه‌هایی در دیگر نقاط جهان شکل گرفته و با مدل و مقیاس مشابه، پنج نمونه دیگر نیز در دنیا اجرا شده است.

پنج سال نخست البته بدون خسارت و دشواری سپری نشد و عرصه دو آتش‌سوزی را تجربه کرد. در آتش‌سوزی نخست در سال ۱۴۰۰، بنا بر آمار اعلام‌شده از سوی مجریان طرح، حدود ۶۰ درصد نهال‌ها از بین رفتند؛ خسارتی سنگین که ضرورت واکاوی و تداوم مراقبت را دوباره آشکار کرد. در آتش‌سوزی دوم در سال ۱۴۰۲، میزان آسیب به نهال‌ها کمتر از ۱۰ درصد اعلام شد. در پایان فاز نخست، نرخ زنده‌مانی نهال‌ها در عرصه به ۶۵ درصد رسید؛ عددی که در کنار خسارت‌ها، تصویری واقعی‌تر از دشواری احیای جنگل ارائه می‌دهد. وجه دیگر پروژه، سرمایه انسانی و اجتماعی است. در آمار اعلام‌شده برای پنج سال نخست، هفت نفر به صورت مستقیم و دائمی و از جامعه محلی مشغول به کار شدند؛ ۱۴ نفر اشتغال غیرمستقیم داشتند و ۱۲ نفر از ساکنان منطقه در تولید نهال مشارکت کردند. همچنین ۱۲ مدیر اجرایی در تیم سبزکاران و ۴۶ داوطلب خارج از جامعه محلی، بدون دریافت حق‌الزحمه در اجرای پروژه نقش داشتند. در مجموع در دسته‌بندی اعلام‌شده از سوی مجریان، ۹۱ نفر در بخش‌های مختلف پروژه مشارکت داشته‌اند. افزون بر این، حدود ۲۰ هزار نفر از سراسر کشور در قالب مشارکت اجتماعی با این تجربه همراه شده‌اند. این ارقام نشان می‌دهد جنگل‌داری اجتماعی فقط به حفاظت از درختان محدود نیست؛ می‌تواند زمینه اشتغال محلی، انتقال تجربه، همکاری داوطلبانه و تقویت پیوند مردم با محیط طبیعی را نیز فراهم کند.

پروژه بانی جنگل در پنج سال نخست با بحران‌هایی روبه‌رو شد که بسیاری از آنها ارتباط مستقیمی با جنگل نداشتند. پاندمی کرونا، محدودیت گردهمایی و بازدیدهای میدانی را به همراه آورد؛ فیلترینگ و محدودیت اینترنت فقط تبلیغات پروژه را مختل نکرد، بلکه امکان معرفی طرح، انتشار گزارش عملکرد، پاسخ‌گویی به علاقه‌مندان و جذب حمایت مالی را محدود کرد. پس از آن جنگ و تغییر اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی، حمایت از فعالیت‌های محیط‌زیستی را برای بخشی از افراد و کسب‌وکارها دشوارتر کرد؛ اما هزینه‌های حفاظت، نگهداری و فعالیت‌های میدانی متوقف نشد. مهاجرت افراد متخصص و نیروهای مؤثر در شکل‌گیری پروژه به معنای از دست رفتن بخشی از تجربه، دانش، ارتباطات و توان انسانی بود.

فاز نخست بانی جنگل در آذر ۱۴۰۴ به پایان رسید و فاز دوم آن اکنون در جریان است. تجربه این سال‌ها نشان داد احیای جنگل، پروژه‌ای کوتاه‌مدت و محدود به کاشت نهال نیست؛ فرایندی زمان‌بر است که به منابع مالی پایدار، نیروی انسانی، دانش تخصصی و همراهی مستمر جامعه نیاز دارد. بانی جنگل فقط یک تجربه احیای اکولوژیک نبود؛ آزمونی برای توسعه سرمایه اجتماعی و انسانی نیز به شمار می‌رفت.

به مناسبت گذشت پنج سال از آغاز پروژه، دوشنبه ۱۸ آبان ۱۴۰۵، «شب لیشک» به عنوان نهصد و نود و یکمین شب از شب‌های بخارا، با موضوع جنگل‌داری اجتماعی در تالار مرکزی شهر رشت برگزار شد. این برنامه به همت مؤسسه سبزکاران بالان و با همکاری مجله بخارا و مجله صنوبر، با سخنرانی مقصود فراستخواه، آمال موسوی، عباس گلی جیرنده، محمد الموتی و نسرین امینیان و اجرای علی دهباشی برگزار شد. رونمایی از کتاب «پروژه بانی جنگل» نیز بخشی از این نشست بود؛ فرصتی برای بازخوانی تجربه‌ای که قرار است در سال‌های آینده ادامه پیدا کند. شاید ۳۰ سال دیگر، وقتی درختان لیشک بلندتر و تنومندتر شده‌اند، کمتر کسی از دشواری‌های امروز این پروژه چیزی بداند. اما اگر آن جنگل باقی بماند، حاصل تصمیم و تلاش کسانی خواهد بود که پذیرفتند مسئولیت طبیعت را نمی‌توان به فردا واگذار کرد.

بازخوانی دو پرونده قتل که قسامه، در یکی به آزادی و در دیگری به حکم اعدام انجامید

نمی‌خواهم اعدام شوم



نسترن فرخه: پشت خط تلفن زندان چند بار تکرار می‌کند: «شاید برای برقراری تماس بعدی زنده نباشم». «علی» منتظر اجرای حکم قصاص است؛ حکمی که طی مراسم قسامه برایش در نظر گرفته شده است. قسامه و ایرادات حقوقی، داستان بسیاری از پرونده‌هایی است که در مناطقی از کشور که هنوز فضای طایفه‌ای برقرار است، دیده می‌شود. این گزارش روایت «علی» و «ابراهیم»، دو هم‌بندی است که سال‌ها با پرونده‌ای مشابه، ترس از اعدام را پشت سر گذاشتند؛ هرچند حالا یکی آزاد است و دیگری در انتظار اجرای حکم. این دو جوان که بعد از آن روزها، رفاقتی بینشان شکل گرفته، نمادی از پرونده‌های قسامه در مناطق جنوبی کشور هستند که یکی با بازنگری دقیق، آزاد شد و دیگری همچنان با حکم اعدام روبه‌رو است. او ممکن است در همین روزها اعدام شود.

شاید چند روز دیگر زنده نباشم

بین جملاتش صدای ضبط‌شده‌ای هر چند دقیقه یک بار یادآوری می‌کند که علی در زندان است؛ پسری که از شروع جوانی تا همین حالا که ۳۵ سال از زندگی را گذرانده، تجربه‌ای جز زندان ندارد. هنگام تهیه این گزارش، چند باری از زندان تماس گرفت تا صحبت‌های نیمه‌تمامش را تکمیل کند. شبیه دو سال قبل که از سر نگرانی حکم قصاص دوستانش با واسطه صدایش را به روزنامه «شرق» رسانده بود. حالا خودش در همان شرایط قرار گرفته است؛ لحظاتی که مرگ را در نزدیکی خود می‌بیند. در شروع گفت‌وگو می‌گوید: «نمی‌دانم برای مکالمه بعدی با شما هنوز زنده هستم یا نه، ولی هر چیزی را که یادم می‌آید برایتان تعریف می‌کنم، شاید در روند پرونده اثر داشت».

«علی فولادی» سال ۱۳۸۴ در پرونده قتلی در دزفول بازداشت و همان زمان به دلیل نبود ادله آزاد شد. اما سه سال بعد، یعنی سال ۱۳۸۷، دوباره احضار شد و باز هم بازپرس پرونده در همان سال منع تعقیب صادر کرد. هرچند با شکایت‌های متعدد خانواده شاکی، پرونده به دیوان عالی کشور در رفت‌وآمد است. در نهایت طبق گفته‌های وکیل «علی»، پرونده با استناد به قسامه به اعدام منتهی شد. در تمام این سال‌ها علی به‌دلیل ناتوانی در پرداخت وثیقه در زندان منتظر نتیجه پرونده بوده و خودش توضیح می‌دهد: «در روند قسامه که ۵۰ نفر باید برای شهادت در دادگاه حاضر شوند، به من حکم اعدام دادند. در حالی که هیچ‌کدام از آن ۵۰ نفر من را نمی‌شناختند و من هم تا به حال آنها را ندیده بودم. در حالی که با لباس زندان آنجا نشسته بودم، قاضی ازشان می‌پرسد اگر قاتل را ببینید می‌شناسید؟ در پایان، قاضی می‌گفت اگر شما قسم خوردید و این آقا قصاص شد، اگر واقعا قاتل باشد که خونش به گردن شما نیست، اما اگر قاتل نباشد، خونش بر گردن شماست و باید در دادگاه عدل الهی پاسخ بدهید. من نمی‌دانم پس علم قاضی کجای ماجرا قرار می‌گرفت». علی حرفش را ادامه می‌دهد: «بعد از حدود سه سال که یک نفر قسمش را پس گرفت، قسامه نقض شد، ولی بعد از یک تا دو سال که در زندان بودم، طی دو جلسه دادگاه به من حکم قصاص دادند». او در تلاش است تا همه چیز را در همین تماس‌های کوتاهی که از زندان برقرار می‌شود، توضیح دهد؛ از ماجرای قتلی می‌گوید که زندگی را از او گرفته است: «یک روز مقتول به دایی من خبر می‌دهد که فرد بدنامی در محل با زن او در ارتباط است. دایی من هم به سراغ همان فرد بدنام می‌رود و از او می‌خواهد درباره اشتباه‌بودن این حرف‌ها قسم بخورد. سه روز بعد کسی که این خبر را به دایی‌ام داده بود، کشته می‌شود. بعدها مشخص شد که آن فرد بدنام، از دختران محل عکس‌هایی داشت، صاحبان عکس‌ها هم با مادرش تماس می‌گرفتند و خواهش می‌کردند که عکس‌هایشان پخش نشود. در همان سال‌های اول به‌جریان‌افتادن پرونده، این فرد هم مدتی بازداشت شد و با وثیقه بیرون آمد، اما بعدا خبر رسید که خودکشی کرده است. یعنی تنها مظنون جدی پرونده از بین رفت». به نظر علی، این شخص از سر عذاب وجدان خودش را کشت: «همه این داستان‌ها به دلیل درگیری‌های قومی بین خانواده‌ها رخ داد. در همان روزهای اول من حتی در جریان اصل ماجرا نبودم ولی بیش از ۲۰ سال است که همه زندگی‌ام را از دست داده‌ام. راستش برای قسامه آدم‌ها فقط از سر حمایت قومی و خویشاوندی به دادگاه می‌روند و معمولا اصلا نمی‌دانند ماجرای پرونده از چه قرار است. در این سال‌ها که هم‌بندی قسامه‌ای داشته‌ام، بارها شاهد این ماجرا بوده‌ام». علی به اشکالات متعدد پرونده اشاره می‌کند و جملاتش را درباره روند بخشی از آن ادامه می‌دهد: «طبق دادنامه‌ای که هم دست قاضی و هم دست ما بود، توضیح دادیم که این مطلبی که به من نسبت می‌دهند، مربوط به شخص دیگری است. گفتم این موضوع در خود دادنامه هم آمده و اصلا من آن شخص نیستم، اما موضوعات مربوط به فرد دیگری را به من نسبت می‌دهند. در پرونده ما یک نفر بود که در زمان قتل از محل حادثه عبور می‌کرد و گفته بود دو نفر را در صحنه جرم دیده‌ام، اما هیچ‌وقت به شکل رسمی در دادگاه حاضر نشد. درحالی‌که همین اظهارات می‌توانست برگ برنده من باشد، ولی باعث شد من را به تبانی با این شخص محکوم کنند». «نزدیک به ۱۸ سال است درگیر این پرونده‌ام و حدود ۲۰ سال از ماجرای قتل گذشته. چطور در این همه سال، دیوان عالی کشور و قضات مختلف نتوانستند با علم خودشان حکم قصاص بدهند، اما قاضی جدید بعد از گذشت دو جلسه رسیدگی که در آن هم حضور نداشت، به این علم رسید که من قاتلم و حکم قصاص صادر کرد؟ چطور تمام دفاعیات ما را زیر سؤال بردند؟ در این جلسات حتی از من نخواستند توضیحاتم را ارائه دهم».

علی فولادی می‌گوید پس از صدور حکم قصاص، پرونده به دیوان عالی کشور رفت و حدود ۱۰ روز بعد رأی تأیید شد: «دیوان عالی کشور هم در حدود ۱۰ روز دوباره حکم قصاص من را تأیید کرد. نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد و چرا این‌قدر سریع رأی صادر شد. پرونده‌ای با این حجم از سابقه و این همه دفاعیات، باید فرصت بررسی داشته باشد نه یک ماه، بلکه حتی در همین مدت هم فرصت کافی برای مطالعه پرونده و دفاع فراهم نشد. وکیلم نتوانست برود و توضیح بدهد که در دادگاه چه اتفاقی افتاده، چه دفاعیاتی مطرح شده و چه ایرادهایی وجود داشته است». صدای ضبط‌شده از پشت خط تلفن صحبت‌هایش را چند ثانیه قطع می‌کند و علی همچنان به روایت‌هایش ادامه می‌دهد: «قاضی در رأی جدید، به قسامه هم استناد کرده است؛ در حالی که قسامه قبلا نقض شده بود. من نمی‌دانم این چه نوع رسیدگی است. جلسه‌ای که در نهایت به محکومیت دوباره من به قصاص منجر شد، فقط با حضور یک قاضی برگزار شد». از پشت خط تلفن با صدای بلند این جملات را به زبان می‌آورد: «من نمی‌دانم آنهایی که مسئول هستند، از اتفاقاتی که در این پرونده‌ها می‌افتد خبر دارند یا نه؟ حرف من فقط درباره خودم نیست. من علی فولادی هستم که به هر شکلی صدایم به شما رسیده و شما حرفم را می‌شنوید، اما بقیه چه؟ آنهایی که صدایشان به جایی نمی‌رسد چه وضعی دارند؟ ممکن است افراد دیگری هم باشند که بی‌گناه گرفتار شده باشند و کسی صدایشان را نشنود». علی اکنون برای اجرای حکم از زندان اهواز به دزفول منتقل شده و نمی‌داند تا چند روز دیگر فرصت زنده‌ماندن دارد یا نه: «هر شب که می‌خوابم نمی‌دانم شب بعدی را هم خواهم دید یا نه. بدنم می‌لرزد وقتی فکر می‌کنم شاید در بلندگو اسمم را صدا بزنند. فقط می‌خواهم این جمله را اضافه کنم که علم پیشرفت کرده، چرا هنوز باید در بعضی مسائل همچون قسامه به شکل سنتی یا عشایری عمل شود که جان افراد بی‌گناه را بگیرد».

آزادی پس از بازنگری در پرونده

«ابراهیم شاعری»، چند ماهی است که آزاد شده؛ جوانی آرایشگر و اهل اهواز که از سال ۱۳۹۱ درگیر پرونده قتل شد، درست مانند علی. در اولین جمله‌اش با صدایی که شبیه روزهای حبسش نیست، می‌گوید: «علی فولادی باعث آزادی من شد و حالا خودش گرفتار همان روزهایی است که من تجربه می‌کردم». دوستی آنها از روزهایی شروع می‌شود که هر دو با قسم ۵۰ نفر که ارتباطی با پرونده نداشتند حکم قصاص گرفته بودند؛ روزهایی که حکم قصاص ابراهیم چاره‌ای جز انتظار برای اعدام پیش‌رویش نگذاشته بود. آن زمان علی با اندک امیدی، وکیلش را به ابراهیم معرفی کرده بود. ابراهیم هم از زندان سپیدار اهواز با روزنامه تماس می‌گرفت و با جزئیات پرونده‌اش را روایت می‌کرد به امید آنکه قوه قضائیه گزارش را بخواند. ماجرای «ابراهیم» از اختلاف صنفی شروع شد؛ اختلافی که منجر به کشته‌شدن پدر یکی از شاگران سابقش با دو گلوله شد. قتل به گردن ابراهیم انداخته شد و او بعد از ماه‌ها زندان در سال ۱۳۹۲ با وثیقه آزاد شد و پرونده هم منع تعقیب گرفت. مدتی بعد پرونده دوباره به دادسرا برگشت و برای بار آخر در سال ۱۳۹۴ ابراهیم دوباره تبرئه شد. این روند رفت و برگشت ادامه پیدا کرد تا برای یک موقعیت شغلی یک سال و نیم به آلمان رفت. همان زمان یعنی سال ۱۳۹۷ پرونده دوباره باز شد و ابراهیم مجبور شد به ایران بازگردد. قاضی دستور داد پرونده از طریق قسامه بررسی شود. سال ۱۴۰۰ بر اساس دستور دادگاه ۵۰ نفر در دادگاه حاضر شدند: «هیچ‌کدام را نمی‌شناختم، آنها هم من را نمی‌شناختند. بعضی از آنها حتی از شهرهای دیگر آمده بودند و بعضی هم تابعیت ایرانی و عراقی داشتند و فارسی را به‌خوبی صحبت نمی‌کردند. واضح بود که سوگندها بیش از آنکه مبتنی بر اطلاع و شناخت واقعی از واقعه قتل باشند، تحت تأثیر روابط خانوادگی و مناسبات طایفه‌ای شکل گرفته بود. مثلا در دادگاه، من با لباس زندان و وکیل با کت‌وشلوار نشسته بود، قاضی به یکی از آن ۵۰ نفر گفت، به‌نظرت کدام‌یک از این دو قاتل است و فرد هم من را نشان داد. بعد از آن برای ملاقات آخر همسر و فرزندانم را دیدم و ۱۵ اردیبهشت سال قبل برای اجرای حکم به انفرادی رفتم. دادستان یک ماه دیگر فرصت داد تا تلاشم را بکنم. اما ماه بعدش جنگ ۱۲روزه شروع شد و اجرای حکم عقب افتاد». ابراهیم توضیحاتش را ادامه می‌دهد: «پرونده به شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور ارجاع داده شد. این شعبه با پیگیری وکیل در بررسی پرونده به تناقضی مهم توجه کرد. من در همان پرونده از اتهام مربوط به همراه داشتن سلاح قتل تبرئه شدم، درحالی‌که به اتهام قتل با همان سلاح و بر مبنای قسامه به قصاص محکوم شده بودم. ایراد دیگر مطرح‌شده در این مرحله، به نحوه ادای سوگند ۵۰ نفر و فقدان بررسی درباره منشأ علم و یقین آنها مربوط بود. در جریان رسیدگی‌های پیشین، هیچ‌گاه از این افراد به‌طور مؤثر پرسیده نشده بود بر چه اساسی یقین دارند او مرتکب قتل شده است. در نهایت ۲۷ مهر ۱۴۰۴، پس از سال‌ها زندان و در شرایطی که تا چند ماه قبل در آستانه اجرای حکم قصاص قرار داشتم، از زندان آزاد شدم». ابراهیم در آخر حرف‌هایش توضیح می‌دهد: «در زندان با افراد بسیاری روبه‌رو بودم که از طریق قسامه به قصاص محکوم شده بودند، در حالی که بازنگری دقیق، می‌تواند بسیاری از این افراد را از اعدام نجات دهد».

۲۰ سال است پسرم را در زندان ملاقات می‌کنم

«فرزانه رجب‌قلعه»، مادر «علی فولادی» مدام تکرار می‌کند پسرش بی‌گناه است و شروع می‌کند به توضیح‌دادن درباره روزهای پس از قتل فرد مطلع و بازداشت برادرش: «برادرم با وثیقه آزاد شد و دادگاه، علی را خواست. سن کمی هم داشت و طبیعی بود ترسش زیاد باشد. حتی بعدها که اجازه دادند علی را ببینم، خودش برایم گفت تهدیدش می‌کردند بگوید خودش، برادرم یا همسرم قاتل‌اند. همسر سابق برادرم اطلاعات کاملی از ماجرا دارد که اگر دهان باز کند، بی‌گناهی پسرم مشخص می‌شود، ولی لام تا کام حرف نمی‌زند، می‌ترسد. فقط یک بار گفت قاتل همان فرد بدنامی است که چند سال قبل خودش را کشت. خیلی از اقوام و نزدیکان که در جریان پرونده بودند می‌دانند علی قاتل نیست، اما دستم کوتاه است». مادر ادامه می‌دهد: «این پرونده ابهامات بسیار زیادی دارد». مادر علی در پایان حرف‌هایش از سال‌هایی می‌گوید که پسرش به خانه نیامده: «سنی نداشت که زندانی شد. تمام این سال‌ها کارکنان و مددکارهای زندان، علی را بزرگ کردند. می‌دانم خیلی از آنها با علی خوش‌رفتاری می‌کنند و من ممنونشان هستم. پسرم همه عمرش را در زندان سپری کرده. یک زمانی می‌شد با وثیقه آزاد شود ولی ما توان تهیه آن وثیقه را نداشتیم و همان اندک آزادی را هم تجربه نکرده است».

ایرادهای دادرسی که منجر به حکم قصاص شد

«امین ریاحی»، وکیل پایه‌یک دادگستری و وکیل «علی» و «ابراهیم»، در گفت‌وگو با «شرق» با اشاره به ایرادهای روند رسیدگی پرونده علی فولادی، یکی از مهم‌ترین مشکلات را امضای احکام سنگین کیفری از سوی قضاتی می‌داند که در جلسات رسیدگی حضور نداشته‌اند: «در برخی شعب دادگاه کیفری یک و دادگاه‌های انقلاب که با تعدد قضات تشکیل می‌شوند، ممکن است قاضی‌ای که در جلسات رسیدگی حضور داشته و اظهارات متهم و دفاعیات وکیل را شنیده، با قاضی دیگری در صدور رأی همراه شود که اساسا در هیچ‌یک از جلسات دادگاه شرکت نکرده است. چنین قاضی‌ای نه متهم را از نزدیک دیده، نه دفاعیات او را شنیده و نه فرصت طرح پرسش درباره ابهامات پرونده را داشته است، بااین‌حال، نام و امضای او پای حکمی قرار می‌گیرد که ممکن است به سلب حیات یک انسان منجر شود. قاضی که قرار است در صدور چنین رأی سنگینی مشارکت داشته باشد، باید شخصا در جریان رسیدگی قرار بگیرد و امکان مواجهه مستقیم با متهم، شنیدن دفاعیات و پرسیدن سؤال درباره ابهامات پرونده را داشته باشد؛ چراکه گاه یک پرسش یا توضیح می‌تواند مسیر رسیدگی را تغییر دهد و حتی به برائت متهم برسد». این وکیل با اشاره به پرونده علی فولادی توضیح می‌دهد: «پرونده‌ای که پس از حدود ۲۰ سال رسیدگی، در نهایت به صدور حکم قصاص مستقیم علیه متهم منجر شده است. در نخستین جلسه رسیدگی‌اش، سه قاضی در دادگاه حضور داشتند، اما یکی از آنها در میانه جلسه دادگاه را ترک کرد و قاضی دیگر حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه پیش از پایان جلسه از دادگاه خارج شد. این جلسه ناتمام ماند و رسیدگی به زمان دیگری موکول شد. حتی فایل صوتی جلسه هم موجود است و می‌تواند حضور و خروج قضات را نشان دهد. در جلسه بعدی فقط یک قاضی در جایگاه رسیدگی حضور داشت و پس از پایان جلسه، حدود یک هفته تا ۱۰ روز بعد، رأیی صادر شد که علی فولادی را به قصاص محکوم می‌کرد. از طرفی یکی از امضاکنندگان رأی، اساسا در هیچ‌یک از جلسات دادگاه نیامده بود».

ریاحی در بخش دیگر صحبت‌هایش می‌گوید: «پرونده حدود ۲۰ سال در جریان بوده و حتی در مواردی که برای رفع نقص به مراجع قضائی بازگردانده شده، ماه‌ها بدون اقدام مؤثر باقی مانده بود. دیوان عالی کشور برای رفع نقص، انجام بررسی کارشناسی توسط تیمی متشکل از کارشناسان سلاح، پزشکی قانونی و اداره آگاهی ضروری بود، اما برخلاف دستور صادرشده، در مرحله اجرا فقط یک کارشناس درباره موضوع اظهارنظر کرد. این اقدام مغایر با دستور دیوان عالی کشور است. از طرفی یکی از وکلای خانواده مقتول تا حدود شش یا هفت ماه پیش از ورود به پرونده، قاضی دادگاه کیفری یک خوزستان بوده و محل فعالیت قضائی پیشین او در همان حوزه قرار داشته است. ورود این وکیل به پرونده با ابهام قانونی روبه‌رو است و باید از سوی کانون وکلا و مراجع نظارتی بررسی می‌شد».

خبرخوان

افزایش دیابت در کودکان

ایسنا: رئیس گروه سلامت نوجوانان، جوانان و مدارس وزارت بهداشت از افزایش ابتلای کودکان به دیابت خبر داد. محمد مرادی با بیان اینکه با افزایش بیماری‌های غیرواگیر مواجه‌ایم، ادامه داد: «دفتر سلامت نوجوانان، جوانان و مدارس وزارت بهداشت با همکاری دفتر مدیریت بیماری‌های غیرواگیر در اجرای برنامه «پنجره واحد رفاه، سلامت و ایمنی نسلی» (پورسان) گام برداشته است. هدف این برنامه، اجرای سیاست‌های پیشگیری و کنترل بیماری‌های غیرواگیر با تمرکز بر کودکان و نوجوانان است». او با بیان اینکه میزان دیابت کودکان رو به افزایش است، توضیح داد: «مشکلاتی در زمینه میزان فعالیت بدنی دانش‌آموزان وجود دارد که با وزارت آموزش و پرورش برای حل این مسائل همکاری می‌کنیم. برای مثال، بررسی‌ها نشان می‌دهد که برخی مدارس، نرمش صبحگاهی پیش از شروع کلاس‌های درس را حذف کرده‌اند». او افزود: «مسائل و مشکلات مرتبط با فعالیت بدنی دانش‌آموزان فقط به حذف نرمش صبحگاهی محدود نمی‌شود؛ برخی مدارس برخی کلاس‌های درسی را جایگزین کلاس ورزش دانش‌آموزان می‌کنند. این در حالی است که تمام کلاس‌های ورزشی دانش‌آموزان می‌بایست برگزار شود». او با بیان اینکه ساختار و شرایط فیزیکی برخی مدارس برای فعالیت دانش‌آموزان مناسب نیست، توضیح داد: «شرایط برخی مدارس به‌ویژه مدارس غیرانتفاعی برای فعالیت بدنی دانش‌آموزان مناسب نیست؛ شرایط مدارس غیردولتی اغلب به نحوی است که یک آپارتمان را تبدیل به مدرسه کرده‌اند که فضای کافی برای فعالیت ورزشی و فیزیکی دانش‌آموزان ندارند». مرادی گفت: «دفتر سلامت نوجوانان، جوانان و مدارس وزارت بهداشت با همکاری سازمان نوسازی مدارس، وضعیت مدارس غیرانتفاعی برای فعالیت بدنی دانش‌آموزان را پیگیری کرده است. گروه سلامت نوجوانان، جوانان و مدارس وزارت بهداشت از آموزش و پرورش درخواست کرده که مجوز فعالیت برای مدارسی که شرایط کافی برای فعالیت بدنی دانش‌آموزان ندارند، صادر نکند. همچنین مدارسی که مجوز دارند و فعالیت می‌کنند، مکان خود را تغییر دهند و از شرایط محیطی برای فعالیت بدنی دانش‌آموزان برخوردار باشند. هدف این است که زیرساخت برای فعالیت بدنی دانش‌آموزان فراهم باشد».

ضرورت شناسایی دانش‌آموزان در خطر اعتیاد

رئیس انجمن مددکاری اجتماعی ایران گفت: «لازم است مددکاران اجتماعی، روان‌شناسان و مشاوران در مدارس حضور داشته باشند تا بتوانند به مسائل و مشکلات دانش‌آموزان رسیدگی کنند». حسن موسوی‌چلک با تأکید بر نقش محوری مدارس در پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی ادامه داد: «مدرسه، خانواده و کادر آموزشی سه ضلع اصلی پیشگیری از اعتیاد هستند و تعامل مستمر این سه گروه می‌تواند زمینه شناسایی زودهنگام دانش‌آموزان در معرض خطر و کاهش آسیب‌های اجتماعی را فراهم کند». رئیس انجمن مددکاری اجتماعی ایران با بیان اینکه هیچ محیطی در شرایط کنونی به اندازه مدرسه برای ارتقای سلامت روانی و اجتماعی و پیشگیری از اعتیاد ظرفیت ندارد، افزود: «دانش‌آموزان بخش درخور توجهی از زمان خود را در مدرسه و در ارتباط با هم‌کلاسی‌ها، معلمان و کادر آموزشی سپری می‌کنند و همین ارتباط مستمر، فرصت ارزشمندی برای شناسایی مشکلات و اجرای برنامه‌های پیشگیرانه فراهم می‌آورد». او یکی از خلأهای جدی مدارس را فقدان مددکار اجتماعی مستقر دانست و گفت: «لازم است مددکاران اجتماعی، روان‌شناسان و مشاوران در مدارس حضور داشته باشند تا بتوانند به مسائل و مشکلات دانش‌آموزان رسیدگی کنند. ممکن است در قالب برنامه‌هایی مانند نماد از ظرفیت این متخصصان استفاده شود، اما این موضوع با استقرار مستمر نیروهای تخصصی در مدارس متفاوت است». موسوی‌چلک با تأکید بر ضرورت آموزش معلمان و مدیران مدارس برای شناخت نشانه‌های هشداردهنده در دانش‌آموزان افزود: «معلمان به دلیل ارتباط مستقیم و مستمر با دانش‌آموزان، از ظرفیت بالایی برای شناسایی تغییرات رفتاری آنان برخوردارند. انزوا، خواب‌آلودگی و تغییرات رفتاری می‌تواند نشانه‌هایی از وجود مشکل در وضعیت سلامت دانش‌آموز باشد و اگر معلمان، مدیران و معاونان مدارس با این نشانه‌ها آشنا باشند، می‌توانند در شناسایی زودهنگام و ارجاع به‌موقع دانش‌آموزان نقش مؤثری داشته باشند».